

پژوهشنامهٔ ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال چهاردهم، شماره بیست و هفتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ (صص ۱۰۰-۸۵)

شهر و روستا در شعر نیما یوشیج و بدر شاکر السیاب

أم البنی خرمیان**

محمود حیدری*

چکیده

در دوران معاصر، عصر مدرنیته و پیچیدگی‌های زندگی شهری، شاعران به‌ویژه آنان که از روستا مهاجرت کرده‌اند نگاهی متمایز به شهر و سکونت در آن داشته‌اند. نیما یوشیج و بدر شاکر السیاب دو شاعر بزرگ نوگرای معاصر ایران و عراق نیز از آن جمله‌اند. شباهت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشورهای دو شاعر مذکور در آن دوره و نیز شرایط مشابه زیستی، سبب ایجاد شباهت‌های بسیاری در سروده‌های این دو بوده است. این پژوهش برآن است تا بر پایهٔ مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی مشترکات موجود در شعر این دو شاعر را در رویارویی با شهر و زندگی مدرن بررسی کند. در شعر این دو شاعر روستاهای "یوش" و "جیکور" در تقابل با شهر قرار دارند. هر دو شاعر با بیان برتری‌های روستا بر شهر، به نکوهش شهر پرداخته و با پناه بردن به طبیعت، مسائل و دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی خود را با توصیف زادگاهشان بیان کرده‌اند. همچنین روستا مدینهٔ فاضلهٔ آنها محسوب می‌شود که شاعر آزادهٔ روستایی در نتیجهٔ احساس غربت عاطفی، اجتماعی و سیاسی به آن پناه برده و تسلی خاطر می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: نیما یوشیج، بدر شاکر السیاب، شعر معاصر، شهر، روستا

۱-مقدمه

امروزه یافتن پیوندها و اشتراکات فرهنگی و دیدگاه‌های فکری ادبای فارس و عرب زبان می‌تواند دریچه‌ای تازه به روی پژوهشگران ادبی و فرهنگی بگشاید و در این میان ادبیات تطبیقی با نگاه فراملیتی به پدیده‌های ادبی و نقاط مشترک فکری دو ملت با زبان‌های مختلف، بستر مناسبی برای این امر به‌وجود آورده است. مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، تأثیر و تأثر و روابط تاریخی دو ادبیات

*Email: mmheidari@yu.ac.ir

**Email: o.khoramian@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۸

دانشیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه یاسوج (نویسنده مسئول)

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۱

این امر به وجود آورده است. مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، تأثیر و تأثر و روابط تاریخی دو ادبیات را ملاک تطبیق و مقایسه قرار نمی‌دهد، بلکه اندیشه‌های ناب انسانی را حاصل یک ذهنیت بشری فراگیر می‌داند که همه‌ی ملّت‌ها در آن مشترک‌اند و این‌گونه گستره‌ی ادبیات تطبیقی را افزایش می‌دهد. (جمال‌الدین، ۱۳۸۹: ۲۱) بر اساس نظر رنه ولک (۱۹۸۵) از نظریه‌پردازان مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی «برخی از شباهت‌ها بین آثار ادبی ناشی از روح مشترک همه‌ی انسان‌هاست. او اندیشه‌های انسان‌ها را در اصل از یک سرچشمه می‌داند و به‌رغم اختلاف‌هایی که در طرز بیان می‌بیند نوعی خویشاوندی در بین آن‌ها احساس می‌کند... بنابراین بسیاری از همانندی‌های ادبی حاصل تأثیر و تأثر نیستند، بلکه بر اثر تصادف و توارد به‌وجود می‌آید» (بزرگ‌چمی، ۱۳۸۷: ۱۴۸). نیما و بدر، گریزان از زندگی پر از دغدغه و درد و رنج و ناراستی و کج‌اندیشی شهری، آرزوی بازگشت به مکانی را دارند که کودکی پر از صفا و سادگی خود را در آن سپری کرده‌اند و اندیشه‌ی همیشگی جاری در اشعارشان گویای این است که آرامش را در یوش و جیکور می‌بینند که دیگر نه زادگاه و مکان خوش کودکی آنان که آرمان‌شهری است که می‌خواهند همه‌ی مردم کشورشان را در آن با خوشبختی آشنا کنند. این دو شاعر روستازاده، یکی در طبیعت بکر و سرسبز شمال ایران و دیگری در میان نخلستان‌های روستای کوچکی در عراق، آن‌گاه که به شهر آمدند و دورویی و ازدحام پریها و دغدغه‌ها و مشکلات پیچیده‌ی زندگی در شهر را دیدند، به‌ستوه آمدند. نیما بازگشت به جنگل و طبیعت زادگاهش را آرزو می‌کند و سیاب نیز جیکور و نخلستان‌ها و رود "بویب" را که در خاطرش جاری است در اشعارش ترسیم می‌کند.

۱-۱- سوالات تحقیق

پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش‌ها می‌باشد. ۱- آیا شهر در شعر دو شاعر فقط مکانی فیزیکی است؟ ۲- آیا عدم علاقه‌ی شاعران مورد نظر به شهر به جهت عدم تطابق آن دو با محیط جدید شهر است؟ ۳- آیا زبان هر دو شاعر رمزی و سمبولیک است؟

۱-۲- روش تحقیق

پژوهش حاضر با تکیه بر سروده‌های این دو شاعر نوگرای معاصر و بر پایه‌ی مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی پدیده‌ی شهر و روستا، و بازگشت به آرمان‌شهر و دوران کودکی شاعران روستازاده را بررسی می‌کند. به این منظور، پس از پرداختن به شهر و روستا به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مدرنیسم و معرفی این مکتب و مکتب رمانتیسم به معرفی مختصر این دو شاعر می‌پردازد. سپس، روستا و وصف طبیعت آن به‌عنوان پناهگاه شاعران رومانتیک و مکان آرمانی آن‌ها و شهر و مسائل شهرنشینی

و تقابل شهر و روستا در سروده‌هایشان تحلیل، و با توجه به این که زبان سمبلیک در شعر نیما و بدرشاکر جایگاه ویژه‌ای در بیان مسائل اجتماعی و سیاسی دارد، نوع سمبل در شعر آن‌ها و تفاوت آن با یک‌دیگر نیز بررسی شده است.

۳-۱- پیشینه پژوهش

در خصوص مطالعات و پژوهش‌های انجام شده در این زمینه می‌توان به مقاله‌ی "آل‌بویه لنگرودی" با عنوان «از یوش تا جیکور، بررسی دو شعر "افسانه" از نیما یوشیج و شعر "فی السوق القديم" از بدرشاکر السیاب» اشاره کرد، که در آن بیش‌تر شباهت‌های شرایط اجتماعی و زندگی دو شاعر، در گذر از سنت به مدرنیته در شکل و ساختار قصیده - روی آوردن به شعر نو - و مضمون و محتوای آن - روی آوردن به رمز، اسطوره، و مفاهیم رماتیک - می‌پردازد. و در پایان به این نتیجه می‌رسد که «مبهم بودن شخصیت افسانه و گمشده سیاب در این دو شعر، بن مایه‌ی عشق، بهره‌مندی از نمادهای مشترک، تبدیل توصیف به گفتگو، استفاده از زبان نمایشی و سرانجام، سیر تدریجی گذر از شعر کهن به نو از ویژگی‌های مشترک این دو اثر است.» (آل بویه، ۱۳۸۹: ۱۵). پژوهش دیگری با عنوان «روی‌کردهای انسان به شهر در شعر معاصر فارسی و عربی» اثر «فرهاد رجبی» است. در این مقاله «ضمن تبیین جایگاه شهر و انگیزه‌های طرح آن در شعر امروز، به برخورد شهر، طبیعت و ارزش‌های انسانی در این بستر می‌پردازد و مسائل اجتماعی را در مواجهه با آن جستجو می‌کند.» (رجبی، ۱۳۹۰: ۵۹) همچنین مقاله‌ی دیگری با عنوان «جیکور دم الحیاء فی عروق شعر السیاب» از وصال میمندی وجود دارد که به تجلی روستای شاعر در شعرش پرداخته است. (میمندی، ۱۳۸۹: ۲۵-۴۷) پژوهش حاضر را می‌توان پژوهشی مستقل در خصوص این دو شاعر روستازاده و نگاه آن‌ها به پدیده‌ی شهر و روستا به صورت مفصل و دقیق با نمونه‌های شعری بدیع در این باب انگاشت.

۲- شهر و روستا و مدرنیته

مدرنیته از واژه لاتین Modernus گرفته شده که به معنای تقابل امور تازه با سنت‌ها به کار رفته است. این واژه برای نخستین بار در قرن نوزدهم، توسط بودلر در معنای ادبی به کار گرفته شد (اکبری بیرق، ۱۳۹۱: ۴۷). برخی نقطه آغاز دوران مدرن را انقلاب صنعتی می‌دانند. مدرنیسم، ویژگی یک دوران تاریخی است که کم و بیش از قرن شانزدهم میلادی در اروپا آغاز شد و تا امروز ادامه یافته است. رشد سریع شهرنشینی، از میان رفتن تدریجی نظام‌های سنتی، پیشرفت دانش و فن‌آوری جدید و ... مهم‌ترین حوادث این دوران به‌شمار می‌رود (حقیقی، ۱۳۸۱: ۲۰-۱۹).

یکی از مؤلفه‌های ادبیات مدرن، توجه شاعران به پدیده‌ی شهرنشینی و تقابل آن با روستاست، که در دهه‌های گذشته مورد توجه ناقدان و پژوهشگران بوده است. «شهر با تمام مظاهر دنیای صنعتی، ماشینیسیم و انسان‌های تنها و فراموش شده همواره بهترین زمینه برای ادبیات مدرن بوده و به‌عنوان نمادی از جهان در بستر داستان و شعر به شمار می‌رفته است. گمگشتگی انسان معاصر را بیش از هر جای دیگر، در شهر می‌توان حس کرد». (اکبری بیرق، ۱۳۹۱: ۵۴-۵۳). سيطرة پدیده‌ی شهر بر ادبیات غربی چنان واضح و آشکار است که «جان جانسون» کتابی کامل تحت عنوان «شاعر و شهر» به آن اختصاص داد. «تی اس الیوت» قصیده‌ی سرزمین ویران و «بودلر» گل‌های شر و «بلیک» قصاید زیادی درباره‌ی زندگی شهری و شهرنشینی سروده‌اند. (عقاق، ۲۰۰۱: ۹۰-۸۹) این شاعران در آثار خود جهان مدرن را پر از شرّ و بدی تصویر کرده، و معتقدند که شهرها پر از اندوه و ناامیدی‌اند. این پدیده در شعر شاعران شرق نیز گسترش یافت. اما واضح است که فاصله‌ی شهر و روستا در جهان شرق، کم‌تر از اروپا و غرب است زیرا ما هنوز به جامعه‌هایی صنعتی (آنگونه که در غرب وجود دارد) تبدیل نشده‌ایم ولی شهرهای شرقی نیز از تأثیرات زندگی شهرنشینی مدرن غرب بی‌بهره نمانده است.

۳. شهر و روستا و مکتب رومانسیسم

انقلاب صنعتی و تبعات حاصل از آن در عرصه طبقه‌بندی اجتماعی، قشربندی‌ها و فرهنگ جدید متناسب با آن عمده‌ترین عامل پدیدآمدن رمانسیسم بود. (ثروت، ۱۳۸۵: ۵۳) یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این مکتب علاقه‌ی فراوان به طبیعت و زندگی ابتدایی و غیر متمدن است. رمانسیسم به‌ویژه از اواخر قرن نوزدهم، اعتراض هنرمندان به ماشینی کردن زندگی و تخریب ارزش‌های بشری و مسخ شئون انسانی بود که آنرا نتیجه‌ی مستقیم سیستم اقتصادی افسارگسیخته‌ی آن دوران می‌دانستند. رمانتیک‌ها برای گریز از گرفتاری‌های صنعت و ماشینیسم و مشکلات زندگی شهری به موضوعات و زمینه‌هایی علاقه‌مند بودند که با تصنع و زندگی شهری و فضای آلوده و پریاهوی مدرنیته‌ی محدود و مرعوب‌کننده، کاملاً ناهمخوان و متضاد بود. ناامیدی‌ها و دردهای موجود در آثار رمانتیک‌ها را باید حاصل دوران به‌ظاهر پیشرفته‌ی علمی-صنعتی دانست. در این گریز از زندگی شهری، پناه‌بردن به طبیعت ساده‌ی روستایی و زندگی شبانی، بازیابی اصالت انسانی مطرح است. در واقع، رمانسیسم فریاد اعتراض‌آمیز هنرمند، برضد بندگی انسان آزاد، تبدیل شهرها به اردوگاه‌های فقرزده‌ی اسیران کارخانه‌ها و رقابت آزاد بود (همان: ۷۳-۷۱). از این روست که آنچه بیش از همه در آثار هنرمندان رمانتیک

جلب توجه می‌کند، عشق به طبیعت و زندگی چوپانی و آرزوی خوشبختی رؤیایی و جست‌وجوی زیبایی در یک زندگی بدوی است (سیدحسینی، ۱۳۴۷: ۸۶).

۴-نگاهی به زندگی دو شاعر

۴-۱- نیما یوشیج

نیما یوشیج در سال ۱۲۷۶ ش. در روستای "یوش" مازندران به دنیا آمد. ابراهیم نوری پدر نیما در این ناحیه به کشاورزی و گله‌داری مشغول بود. «زندگی در میان شبانان و ایلیخی‌بانان، بیلاق و قشلاق در هوای جستن چراگاه، در گرد آتش نشستن مردم بیخبر ایل در شب‌های سرد، زد و خوردهای وحشیانه، تفریحات ساده و زندگی کوچ‌نشینی، خاطرات به یاد مانده در ذهن نیما از روزگار کودکی است.» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۲۲) شاعر خواندن و نوشتن را در زادگاهش آموخت و در دوازده سالگی به همراه خانواده‌اش به تهران آمد و در مدرسه "سن لویی" با زبان و ادبیات فرانسه آشنا شد (آرین پور، ۱۳۷۴: ۵۸۱). نیما دلتنگ "یوش" و دره‌های "یاسل" و "کام" و "امزاسر" و درختان و طبیعت و کوه‌های زادگاهش، در سال ۱۳۱۳ مثنوی داستانی "قلعه‌ی سقریم" را می‌سراید. او اندوهگین از زندگی در شهر و شهرنشینی، نگران و اندیشناک اوضاع سیاسی کشورش به کار سرودن شعر ادامه می‌دهد و تمامی دغدغه‌ها، اندوه‌ها، آرزوها و خواسته‌ها و ناکامی‌هایش را در سروده‌هایش بازتاب می‌دهد. تقریباً تمامی اشعار نیما تصویری از زادگاهش و بازگوکننده‌ی دلتنگی شاعر روستازاده و اسیر زندگی شهری است. او ملال و اندوهش را تنها با زبان شعر بازگو می‌کند و شعرش مرهمی است بر غم غربت و دوری از دیار.

۴-۲- بدر شاکر السیّاب

بدر شاکر السیّاب در سال ۱۹۲۶، در روستای کوچکی به نام "جیکور" در عراق، به دنیا آمد. برای ادامه تحصیل ناچار به ترک زادگاه خود شد. در دانشسرای عالی بغداد، ادبیات عرب می‌خواند که در سال دوم رشته خود را به زبان انگلیسی تغییر داد؛ با مکتب رمانتیسیم آشنا شد و تحت تأثیر آن قرار گرفت. در سال ۱۹۴۵ به حزب کمونیست پیوست. نکته قابل توجه این که سیاب، توسط یکی از کمونیست‌های ایرانی به حزب کمونیست عراق معرفی شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۱۳۸). پیوستن به حزب کمونیست برای سیّاب، دوری از وطن و آوارگی را به همراه داشت و این امر، روح دردکشیده و جسم رنجور وی را بسیار آزرده ساخت. شاعر عراقی در سال ۱۹۶۴ بر اثر بیماری درگذشت. آنچه که همچون نیما، در شعر سیّاب جلب توجه می‌کند، تصویر "جیکور" زادگاه شاعر

به عنوان آرمان شهر و مأمن و پناه گاهی است که در گریز از غربت روحی و عاطفی و اجتماعی خود به آن پناه می‌برد.

۵- روستا در شعر نیما و بدرشاگرد سیاب

نیما و سیاب، هر دو تحت تأثیر ادبیات غرب و مکتب رمانتیسم قرار داشتند و از این مکتب بسیار اثر پذیرفتند طبیعتاً گریز از شهر و پناه بردن به زندگی ساده و طبیعی در روستا، ویژگی بارز شاعران رمانتیک که به طبیعت، آزادی، گریز و رهایی از قید و بندها و ... تمایل زیادی دارند، می‌باشد. رمانتیک‌ها «در زندگی اجتماعی دوستدار زندگی روستایی و طبیعت وحشی و بدوی بودند...» (سیدحسینی، ۱۳۴۷: ۸۹) این گرایش و شوق به روستا اگرچه نوعی اشتیاق به وطن است، اما معنای ناخرسندی شاعر از شهر را در خود دارد. پس شاعر و لو در خیال به روستای خویش می‌گریزد و این اشتیاق یکی از مظاهر رمانتیسم است. (ابوغالی، ۱۹۹۵: ۲۶). در شعر نیما استفاده شاعر از زادگاهش، طبیعت و بسیاری عناصر مربوط به آن، برای بیان افکار و اندیشه‌ها و آرزوها و اندوه و شادی خود و مردم سرزمینش چشم‌گیر است. طبیعت شمال ایران، از کوه و جنگل و دره تا اسم‌ها و واژگان خاص محلی، که گاه به صورت سمبل و نماد بیان شده است، در اشعارش نمود بسیار دارد، به طوری که توصیفات او از طبیعت را بسیار زنده و گیرا دانسته‌اند. (شمیسا، ۱۳۸۸: ۹۸) نیما شعرهای "دره‌ی امزاسر"، "در جوار سخت‌سر"، "قصه‌ی رنگ پریده"، "دیبه‌قانا"، "پی دارو چوپان"، "یادگار"، "نعره‌ی گاو" و ... را به یاد یار و دیار و درد دوری از زادگاه و به عنوان مرهمی بر زخم این غربت و گریز از اندوه زیستن در شهر و بی‌زاری از آن سروده است. حضور و ظهور زادگاه شاعر در اشعارش تا بدان‌جاست که می‌توان گفت، تقریباً تمامی اشعار نیما رنگ و بوی شمال ایران را دارد. در دیوان سیاب نیز وضع چنین است. در نگاه نخست با نه قصیده روبه‌رو می‌شویم که عنوان آن‌ها مستقیماً از روستای شاعر گرفته‌شده است. این پدیده و عناوین مرتبط با روستای "جیکور" که در دیگر شعرها نیز پراکنده است نشان از حضور دائمی آن در ذهن و خاطر شاعر دارد و لحظه‌ای او را رها نمی‌کند. اکنون به برخی از توصیفات دو شاعر در این موضوع می‌پردازیم.

۵-۱- روستا و وصف طبیعت

طبیعت زیبای شمال ایران، جاندار و بی‌جان، همگی پدیده‌ای بارز در شعر نیما هستند، و در بسیاری از سروده‌هایش ردپای آن‌را می‌توان دید. نیما در شعر "یادگار" از کودکی خود در زادگاهش می‌گوید. از تماشای گله‌ی گوسفندان که چوپان در سپیده دم به صحرا می‌برد: «هر روز سپیده دم

بدان گاه/ که گله گوسفند ما بود/ جنبنده زجا فتاده بر راه/ بزغاله زپیش و بره از پی/ من سر ز دواج کرده بیرون/ دو دیده بر ابر روی صحرا/ که توده شده چو پیکر کوه...» (نیما، ۱۳۷۰: ۶۷)

«زندگی چوپانی شاعر، لحظه‌ای او را رها نمی‌کند و این پرورده طبیعت سرسبز مازندران در هر جا و در هر بابی سخن می‌گوید، کوه، جنگل و دریا -خواست و ناخواست- در میان سخن او ظاهر می‌شود» (ثروتیان، ۱۳۷۵: ۱۲۱). نیما در شعر "پی دارو چوپان" به سرایش افسانه‌ای قدیمی و جاودان ساختن آن می‌پردازد. او از دیزنی یکی از روستاهای مازندران و قبایل راش، لونج و گدار نیز در شعر خود یاد می‌کند: «از همین رو "دیزنی" های دلیر/ "راش" ها "لونج" ها یا "گدار" ها که بجز صید نه کاریشان است/ گر به جنگل، به دمام که غروب است، بیابند به جا شوکایی/ با همه آنکه دلیرند، جگر نیستشان/ که گشایند سوی او تیری» (نیما، ۱۳۷۰: ۴۰۲) او با توصیف "ماخ اولا" رود جاری در یوش و جریان و پویایی آن، به بیان گذر عمر و چگونگی زیستن خود می‌پردازد. (همان: ۴۵۷)

بدر شاکر در شعر "جیکور اُمی" که آن را در دوران بیماری خود سروده است، این‌گونه به ستایش زادگاهش می‌پردازد: «تلكَ اُمی و إن أجنَّها کسِیحا/ لائِماً أزهارها و الماءَ فیها و التُّرابا/ و نافِضاً بمَقَلَّتِی أَعشاشِها و الغابا:/ تلكَ أطیارُ الغدِّ الزَّرقاءُ و العَبْرَاءُ یَعْبُرُن السُّطوحا/ أو یُنشَرْنَ فی بُویبِ الجناحین: کَرهر یُفْتَحُ الأفوافا» (السیّاب، ۱۹۸۹: ۶۵۶).

«او مادر من است اگرچه من با پای عاجز به سوی او آمده‌ام/ گل‌هایش را می‌بوسم در حالی که آب در آن است و خاکش را/ و گیاهان و جنگل را با دقت می‌نگرم:/ آنها پرندگان آبی و خاکستری رنگ فرداوند که، بر فراز آن سرزمین عبور می‌کنند/ یا در رودخانه‌ی بویب بال‌های خود را می‌گسترند: چون غنچه‌ای که گلبرگ‌های خود را باز می‌کند». شاعر غروب غم‌انگیز و زیبای جیکور و نخلستان‌های سر به فلک کشیده را چنان تصویر می‌کند که گویی خورشید دست بر سر آنان می‌کشد: «و جیکورُ خَضراءُ/ مَسَّ الأَصیلُ/ ذُرَى النَّخْلِ فیها/ بِشَمْسِ حَزینَه» (السیّاب، ۱۹۸۹: ۴۱۶) «غروب با خورشیدی غمین بلندای نخل‌های جیکور سرسبز را لمس می‌کند». در قصیده ای دیگر جیکور از روزهای خوش گذشته یاد می‌کند و برفقدان آن روزهای خوب و شب‌های تابستان حسرت می‌خورد و برخی از آداب و رسوم روستا را به یاد می‌آورد: «ویلَ جیکور؟ اَینَ آیامُها الخُضرُ و لَیلاتُ صَیفِها المَفقودُ؟/ و العشاءُ السَّخِیَّ فی لَیلَه العُرسِ و تَقبیلَه العُروسِ الودودِ و انتظارُ له علی البابِ؟/ مَحمودُ تأخَرت، یا أبا مَحمود، نادِ مَحمودُ/ ثُمَّ یُوقِی عَلَی الجَمعِ بِمَندیلِ عَرسِه المَعقودِ/ نَفَطَتَه الدِّماءُ، یَشهدنَ لِلخِدرِ بَعَدَراءُ، یا لَها مِن شُهودِ» (همان: ۴۰۳). «وای بر جیکور؟ کجاست روزهای سرسبز و خرم و شب‌های تابستان از دست‌رفته‌ی آن؟ و شامگاه سخاوتمند شب زفاف و بوسیدن عروس مهربان؟ و

انتظار آمدن داماد در آستانه در؟ محمود دیر کردی! ای ابومحمود! محمود را صدا بزن/ سپس دستمال گره زده‌ی عروسش را بر همگان عرضه می‌کند. لکه‌های خون آن‌را رنگین نموده، در حالی که همگان به باکرگی عروس گواهی می‌دهند! چه شاهدانی!

۲-۵- روستا و آرمان شهر شاعر

روستا مکان زندگی گذشته‌ی شاعر است، به همین سبب دائماً در شعر این دو شاعر نمود دارد. انسان همیشه مشتاق رفتن به مکان‌هایی است که خاطراتش را دربر دارد. "یوش" در خاطره‌ی نیما، هم‌چون شهری آرمانی، نقش‌بسته و جاودانه گشته است و دنیای شگفت‌انگیز و عجیب آن، از نوعی عمق و تقدس و وقار برخوردار است (کوشش، ۱۳۸۶: ۱۵۱). نیما کودکی خود را "فارغ از دی و رنج فردا" و "رسته از کشمکش زمانه" (نیما، ۱۳۷۰: ۶۷) در آن‌جا گذرانده است. نیما، در سروده‌هایی که در آن‌ها امید به بهبود وضع جامعه دارد و امیدوار است که با دگرگونی وضع و حال و فکر و اندیشه‌ی اجتماع، آرمان‌شهر و شهر آرمانی تحقق یابد، از نمادهای کودکی و زادگاه و سمبل‌های خوشی و خوش‌یمنی وام می‌گیرد. در شعر "خروس می‌خواند" می‌گوید: «این زمانش به چشم / هم‌چنانش که روز / ره بر او روشن / شادی آورده است / اسب می‌راند / فوقولی قو! گشاده شد دل و هوش / صبح آمد، خروس می‌خواند» (همان: ۴۲۲).

بدرشاگر در زیر آسمان جیکور و در افق‌های آن در پی شهر آرمانی خویش است: «عَلَى جَوَادِ الحُلْمِ الْأَشْهَبِ / وَ تَحْتَ شَمْسِ الْمَشْرِقِ الْأَخْضَرِ / فِي صَيْفِ جَيْكُورِ السَّحَى الثَّرَى / أَسْرَيْتُ أُطْوَى ذَرْبِي النَّائِي / بَيْنَ النَّدَى وَ الزَّهْرِ وَ الْمَاءِ / أَبْحَثُ فِي الْأَفَاقِ عَنِ كَوَكَبٍ / عَنِ مَوْلِدِ لِلرُّوحِ تَحْتَ السَّمَاءِ / عَنِ مَنَبَعِ يَرْوِي لَهَيْبِ الظَّمَاءِ / عَنِ مَنَزَلِ لِّلسَائِحِ الْمُتَعَبِ» (السِّيَاب، ۱۹۸۹: ۴۲۱ و ۴۲۲).

«سوار بر اسب سبزخنگ آرزوها و در زیر خورشید مشرق سبز رنگ در تابستان سخاوتمند و پر از نعمت جیکور / به راه افتادم و راه طولانی و دور خویش را در بین شب‌نم‌ها و شکوفه‌ها و آب پیمودم / در افق‌ها به دنبال ستاره‌ی [خوشبختی] می‌گشتم / به جستجوی زادگاه روح در زیر بام آسمان / به جستجوی چشمه‌ای که عطش درون را خاموش کند / به جستجوی منزلگاهی برای دوره-گرد خسته». جیکور به‌عنوان مدینه‌ی فاضله‌ی شاعر از زخم‌های او متولد می‌شود و شکوفه‌ها می‌شکفد و خرمن‌ها لبریز از گندم می‌شود و خانه به خانه در جیکور نغمه‌های شیرین شنیده می‌شود: «جیکور... سَتَوْلِدُ جَيْكُورُ: / النَّوْرُ سَيُورِقُ وَ النَّوْرُ / جَيْكُورُ سَتَوْلِدُ مِنْ جُرْجِي / مِنْ غُصْبَةِ مَوْتِي، مِنْ نَارِي / سَيَفِيضُ الْبَيْدَرُ بِالْقَمَحِ / وَ الْجُرْنُ سَيَضْحَكُ لِلصُّبْحِ / وَ الْقَرْيَةُ دَاراً عَنِ دَارِ / تَمَّاوَجُ أَنْغَاماً حُلُوَّةً» (السِّيَاب، ۱۹۸۹: ۴۱۰). «جیکور... متولد خواهد شد / و شکوفه و نور و روشنی می‌شکفند / جیکور از زخم‌های من،

از غصه مرگ من و از آتش و خاکستر من متولد خواهد شد/ خرمن لبریز از گندم می‌شود و مکان کوبیدن خرمن‌ها به صبح [برداشت محصول] خواهد خندید/ و نغمه‌های شیرین شادی در تمامی خانه‌های روستا موج خواهد زد».

۳-۵- رابطه شاعر با شهر و مسائل آن:

نیما؛ این زاده طبیعت، این دهقان‌زاده پرورده‌ی کوهسار و جنگل‌های سرسبز، آن‌گاه که خود را در میان زندگی پیچیده شهری گرفتار می‌بیند و هر روز شاهد نیرنگ‌بازی‌های مردمی است که برای رسیدن هر چه بیش‌تر به مظاهر تمدن و شهرنشینی چنین بی‌صفا و عاری از سادگی شده‌اند، بیزار از شهر و شهریان به نکوهش چنین زیستنی می‌پردازد. نیما در شعر "به یاد وطن" کوه "فراکش" را مخاطب قرار می‌دهد و با این کوه درد دل کرده، از شهر گلایه می‌کند: «من در این خانه‌های شهر، اسیر/ همچو پرنده در میان قفس/ گویا دزدم از بسی تقصیر/ شده‌ام در خور چنین محبس...» (نیما، ۱۳۷۰: ۱۰۸ و ۱۰۹). شاعر، شهر را همچون قفسی تنگ می‌داند و شهریان را مردگانی که از تنگی جا در شهرها و ازدحام و انبوهی، به روستاهای اطراف می‌روند تا دمی بیارامند: «تنگ‌تر از قفس شهر ندیده است کسی/ چه حدیث آن پسر از تنگ قفس آورده؟/ مردگانند به تنگ آمده از تنگی جای/ این بخیلان که برون ریخته‌اند از پرده» (همان: ۱۵۹) و مردم شهر را هم‌چون دیوهایی می‌داند که برای فریب "دیهقان" آمده‌اند (همان: ۱۵۹).

نیما خسته و رنجور از صنعت و مدرنیته، هیچ‌کدام را منجر به آبادانی و عمران و در نهایت، خیر و صلاح انسان نمی‌داند: «جانتان زین فسانه‌ها فرسود/ داد از این شهر و این صناعت داد/ ... از زمین برکنید آبادی/ تا به طرح نوی کنیم آباد» (همان: ۱۱۱). در "قصه رنگ پریده" در نکوهش تمدنی که سبب دشمنی و جدال میان انسان‌ها شده است چنین می‌گوید: «زین تمدن خلق درهم اوفتاد،/ آفرین بر وحشت اعصار باد/ جان فدای مردم جنگل نشین/ آفرین بر ساده لوحان، آفرین» (همان: ۲۷) در شعر "نامه" که پاسخی‌ست به نامه برادش "لادبن" و هنگام اقامت در آستارا سروده است، آن‌را خراب‌آباد می‌خواند و از سفر خود ابراز پشیمانی می‌کند (نیما، ۱۳۷۰: ۱۲۱).

شاعر روستازاده عرب از شهر و شلوغی آن، از بازار و ازدحام فروشندگان، از فساد و بی‌بندوباری‌هایی که به‌ویژه در شب رخ می‌دهد، از همه و همه گریزان است: «أهربُ منها مِن ذُرَاهَا الطَّوَالِ/ مِن سَوَاقِهَا الْمُكَتَبِ بِالْبَائِعِينَ،/ مِن صُبْحِهَا الْمُتَعَبِ/ مِن لَيْلِهَا النَّابِحِ وَ الْعَابِرِينَ/ مِن نُورِهَا الْغَيْبِ/ مِن رَبِّهَا الْمَغْسُولِ بِالْخَمْرِ/ مِن عَارِهَا الْمَخْبُوءِ بِالزُّهْرِ» (السیّاب، ۱۹۸۹: ۴۳۰). «از شهر گریزانم، از برج‌های بلند آن/ از بازارهای شلوغ و پرازدحام فروشندگان/ از صبح خسته‌ی آن/ از

شب‌های پرهیاهو و عابران آن/ از نورهای تاریک و ظلمانی آن/ از حاکمی که مست و مخمور با شراب غسل گرفته/ از پلیدی‌ها و ننگ‌های پنهان در زیر رنگ و لعاب‌ها «

درک عمق زندگی شهری باعث می‌شود شهر را مذمت کرده، به آن هجوم برد. این برخورد به معنای دشمنی با تمدن نیست، بلکه بیان عدم سازگاری میان آن‌ها و محیط جدید به علل مختلف است. شاعر معاصر شهر را علت مفاسد اجتماعی و عادت‌های مستهجن و بی‌بندوباری می‌بیند. (حمود، ۱۹۹۶: ۲۶۵) سیاب مسائل اخلاقی - اجتماعی و آفات شهر و تحفه آن به روستا را در قصیده "المومس العمیاء" ذکر می‌کند؛ موضوع قصیده دختری روستایی و کشاورز است که قربانی فحشا می‌شود. این مصیبت فردی نیست، بلکه بلایی است که شامل همه روستا می‌شود و از جانب شهر مناسب با فاجعه و مصیبت است نشان دهد. همچنین شاعر صفت نابینایی زن روسپی را به شهر نسبت داده و آن را صفت مردم شهر می‌داند (ابوغالی، ۱۹۹۵: ۱۰) گویی که فساد او مربوط به شهر و شهرنشینی است و تمدن دامن او را آلوده کرده است: «اللَّيْلُ يَطْبِقُ مَرَّةً أُخْرَى، فَتَشْرِئُ الْمَدِينَةَ/ وَ الْعَابِرُونَ إِلَى الْقَرَارَةِ ... مِثْلُ أُغْنِيَةِ حَزِينَةَ/ ... عَمِيَاءَ كَالْحُفَّاشِ فِي وَضْحِ النَّهَارِ، هِيَ الْمَدِينَةُ/ وَ اللَّيْلُ زَادَ لَهَا عَمَاهَا» (السياب، ۱۹۸۹: ۵۰۹ و ۵۱۰) «شب بار دیگر چشم فرو می‌بندد و شهر آن‌را به درون خویش می‌کشد/ رهگذران به سوی منزلگاه ... هم‌چون آوازهای غم‌آلود درگذرانند/ ... کور چون خفاش در روشنی روز، این چهره شهر است/ که شب بر کوری و سیاهی‌اش افزوده است.»

در نظر سیاب، بی‌بندوباری و ابتذال تنها زندگان را دربر نمی‌گیرد و به مردگان نیز سرایت می‌کند، و گورستان "أم البروم" جزئی از زندگی اجتماعی و فساد شهر گشته که از فساد و قهقهه مستان و روسپیان در امان نمانده است: «وَ أوقَدَتِ الْمَدِينَةُ نَارَهَا فِي ظُلْمَةِ الْمَوْتِ/ تَقْلَعُ أَعْيُنَ الْأَمْوَاتِ، ثُمَّ تَدَسُّ فِي الْحُفْرِ/ بُدُورُ شَقَائِقِ النُّعْمَانِ، تَزْرَعُ حَبَّةَ الصُّمْتِ لِتَثْمُرَ بِالرَّئِينِ مِنَ النَّقُودِ، وَ ضَجَّةُ السَّفَرِ وَ قَهْقَهَةُ الْبَغَايَا وَ السُّكَارَى فِي مَلَاهِيهَا...» (همان: ۱۳۳) «شهر آتشش را در ظلمت مرگ برافروخته/ و چشمان مردگان را از حدقه بیرون آورده است و در حفره‌ها به زیر خاک می‌کند./ بذر لاله‌های سرخ دانه سکوت می‌کارند تا با صدای سکه‌ها و ناله و خستگی سفر و قهقهه‌ی مستانه روسپی‌ها و مستان در عشرتکده‌ها نتیجه دهد...». بدین سبب سیاب شهر را عشرتکده ای بزرگ می‌بیند (عقاق، ۲۰۰۱: ۲۳۱). او مال و ثروت را شیطان شهر می‌نامد و آن‌را از پدیده‌ای مادی به سطحی کلی و انسانی می‌کشد که تنها انسان‌های خوار و حقیراند که از آن بهره می‌برند: «الْمَالُ شَيْطَانُ الْمَدِينَةِ/ لَمْ يَحْظَ مِنْ هَذَا الزَّمَانِ بِغَيْرِ أَجْسَادٍ مَهِينَةٍ» (السياب، ۱۹۸۹: ۵۱۵) «مال و ثروت شیطان شهر است/ که از او در این روزگار به-

جز جسم‌های ضعیف بهره نبرده است». سیّاب بیزار از شهر، آنرا محلّ فساد می‌نامد (همان: ۴۴۹) و در قصیده "فی السوق القدیم" (همان، ۲۲) پس از گشت و گذاری در بازار شهر خود را غریب و تنها می‌بیند و افراد غریب و تنهایی را که پیش از او به این بازار قدم نهاده‌اند به یاد می‌آورد. علاوه بر این غربت و تنهایی؛ در فضایی رماتیک شب و اندوه نیز او را دربر گرفته‌اند. قصیده "مدینه سندباد" (همان: ۴۷۰) نیز تماماً هجومی است بر شهر معاصر و خبر از مرگ زندگی در آن دارد.

۴-۵- تقابل شهر و روستا در شعر نیما و بدر شاکر السیّاب

در جامعه‌ی روستایی کشاورزان خود را با قوانین طبیعت هم‌ساز و هم‌نوا کرده و آرمان‌ها و خواسته‌های خود را محدود به نیازها و ضرورت‌های زندگی خویش می‌کنند. یأس و افسردگی بر آنان غلبه ندارد، بلکه نسبت به آنچه دارند ابراز خشنودی می‌کنند. از تنش‌های روحی و روانی ناشی از برخورد با دیگران و رقابت‌های شغلی و ... رهایند. روابط اجتماعی سالم بین آن‌ها و پابندی به اخلاق اجتماعی، از نشانه‌های بارز روستاییان می‌باشد. این‌ها ویژگی‌هایی هستند که روستا را از جامعه‌ی شهری با ویژگی‌هایی همچون فردگرایی، رقابت‌های اجتماعی ناسالم و عدم تجانس و ازهم گسستگی روابط روحی و عاطفی، متمایز می‌سازد. شاعر روستازاده که سال‌های پاک‌ی و معصومیت کودکی را در محیط ساده و پر از صفا و صمیمیت زندگی کرده، آن‌گاه که به شهر می‌آید، با مکان و مردمانی متفاوت روبه‌رو می‌شود، پس به یاد دوران کودکی و در انتقاد از شهر و مردمانش به سرودن شعر می‌پردازد و زندگی در روستا را بهتر و برتر از زندگی در شهر و شهرنشینی می‌داند: «من خوشم با زندگی کوهیان، / چون که عادت دارم از طفلی بدان / به از آن‌جا که مأوای من است، / وز سراسر مردم شهر ایمن است / اندر او نه شوکتی، نه زینتی / نه تقیّد نه فریب و حیلتی / ... زندگی در شهر فرساید مرا، / صحبت شهری بیازارد مرا / ... صحبت شهری پر از عیب و ضر است / پر ز تقلید و پر از کید و شر است / شهر باشد منبع بس مفسده، / بس بدی، بس فتنه‌ها، بس بیهده» (نیما، ۱۳۷۰: ۲۶). سادگی و بی‌آلایشی و دوری از نیرنگ در روابط از دیگر ویژگی‌هایی است که شهر و روستا را در تقابل و دوگانگی قرار می‌دهد: «دیهقانان نبری جای به در از برده / از به یک جای بماندن نشوی آزرده / سخن از بهر فریب تو فراوان گویند / ناتوان مردم از شهر به تو رو کرده...» (همان: ۱۵۹) و این چنین است که «قصه رنگ پریده» را اگر بفشاریم چیزی نمی‌ریزد به جز میلی عجیب و مفرط به تنهایی و گوشه‌گیری و پناهجویی از شور و شرّ جامعه شهری به زندگی کوه‌نشینی. (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۲۴) و این فریاد درون شاعر است: «من از این دونان شهرستان نیم. / خاطر پر درد کوهستانیم، / کز بدی بخت در شهر شما، / روزگاری رفت و هستم مبتلا» (نیما، ۱۳۷۰: ۲۶).

احساسات برآمده سیاب نسبت به جیکور اساساً از نگرش وی نسبت به شهر شکل می‌گیرد و این مربوط به دوران خاصی از زندگی در شهر نیست، و هرچه پیش می‌رود، غربت وی بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود، چرا که در شهر جز خمارخانه و اماکن فساد نمی‌بیند. شهر (بغداد)، دشمن همیشگی و سرسخت روستا (جیکور) است و آن دو، دو نیروی متضاداند که جز در میدان نبرد که در آن شهر، روستا را مغلوب می‌کند با هم جمع نمی‌شوند (أبوغالی، ۱۹۹۵: ۵۳). مشکل سیاب با شهر در قصیده "جیکور و المدینه" به اوج می‌رسد گویی درهای شهر طناب‌هایی هستند که او را خفه می‌کند، این طناب‌های آتش، مزارع را می‌سوزاند و شادی روستا و خرمی آن را در جان سیاب از بین می‌برد و جز کینه و دشمنی چیزی باقی نمی‌گذارد. این‌جا تقابل دو مکان مألوف (جیکور) و منفور (بغداد) است و در پیکار میان آن‌ها شهر، پیروز میدان است. (عقاق، ۲۰۰۱: ۲۸۵) سیاب در این قصیده می‌گوید: «و تَلْتَفَ حَوْلِي دُرُوبُ الْمَدِينَةِ / حِيَالاً مِنَ الطَّيْنِ يَمْضَغْنَ قَلْبِي / وَ يُعْطِينَ عَنِ جَمْرَةٍ فِيهِ طِينَةٌ / حِيَالاً مِنَ النَّارِ يَجْلُدْنَ غُرَى الْحُقُولِ الْحَزِينَةَ / وَ يُحْرِقْنَ جِيكُورَ فِي قَاعِ رُوحِي / وَ يَزْرَعْنَ فِيهَا رِمَادَ الضَّغِينَةِ» (السياب، ۱۹۸۹: ۴۱۴) «دروازه‌های شهر، اطراف من، دیوارهای گلی بلندی کشیده‌اند که قلبم را پاره‌پاره می‌کند، و به جای اخگر درون قلبم، خاکستر به من می‌بخشد. ریسمان‌هایی آتشین که گیاهان اندوهگین مزارع را تازیانه می‌زنند، و جیکور را در دشت روحم می‌سوزانند و در آن خاکستر کینه و دشمنی می‌کارد». زیباترین تقابلی که شاعر بدان پرداخته آن‌جاست که، هواپیماها را در مقابل پرندگان روستا و گل‌های مصنوعی گل‌فروشی‌ها را در مقابل گل‌های طبیعی می‌بیند: «هُنَا لَا طَيْرَ فِي الْأَغْصَانِ تَشْدُو غَيْرَ أَطْيَارٍ / مِنَ الْفُلُودِ تَهْدُرُ أَوْ تُحْمَجُّ دُونَمَا خَوْفٍ مِنَ الْمَطَرِ / وَلَا أَزْهَارَ إِلَّا خَلْفَ وَاجِهَةٍ رُجَائِيَّةٍ / يُرَاحُ إِلَى الْمَقَابِرِ وَالسُّجُونِ بَهْنً وَ الْمُسْتَشْفِيَّاتِ / أَلَا ... أَلَا يَا بَا نِعَ الزَّهْرِ / أَعِنْدَكَ زَهْرَةٌ حَيَّةٌ؟ أَعِنْدَكَ زَهْرَةٌ مِمَّا يَرِبُ الْقَلْبَ مِنْ حُبِّ وَ أَهْوَاءِ؟» (همان: ۲۵۵ و ۲۵۶). «این‌جا بر شاخه‌ها جز هواپیماهای فولادی که بدون ترس از باران آواز سر می‌دهند، پرنده‌ای آواز نمی‌خواند. گل‌ها تنها در پشت شیشه و بترین‌ها هستند و تنها به گورستان‌ها و زندان‌ها و بیمارستان‌ها برده می‌شوند. هان... هان ای گل‌فروش، آیا نزد تو گلی زنده و طبیعی ست؟ آیا نزد تو گلی هست که قلب را با عشق پرورش دهد؟». او همچنین به مقایسه درختان و شب‌های روستا و شهر می‌پردازد؛ درختان در شهر همیشه سرسبز و یک‌نواخت‌اند و چون ستون‌هایی از مرمر، گویی زندگی در آن‌ها جریان ندارد. در مقابل، درختان روستا در هر فصلی به رنگی در می‌آیند و زیبایی سبزی بهار و زردی پاییز در آن‌ها آشکار است: «أَشْجَارُهَا دَائِمَةٌ الْخُضْرَةَ / كَأَنَّهَا أَعْمِدَةٌ مِنْ رُحَامٍ / لَا غُرَى يَعْرُوهَا وَلَا صُفْرَةَ / لَكِنْ فِي جِيكُورٍ / لِلصَّيْفِ أَلْوَانًا كَمَا لِلشَّتَاءِ» (السياب، ۱۹۸۹: ۶۳۳) «درختان شهر همیشه سبزاند، چون ستون-

هایی از مرمر، برهنگی و برگریزان و زردی بر آن‌ها عارض نمی‌شود اما در جیکور، تابستان نیز هم‌چون زمستان رنگ‌هایی دارد. مردم شهر شب‌ها تا صبح‌دم در کنار پیاله‌های شراب به سر می‌برند، و کسی در شب به خواب نمی‌رود ولی جیکور، شب‌ها در چنان سکوتی فرو می‌رود که صدای پیچ‌پیچ ستارگان با یکدیگر به گوش می‌رسد: «وَأَلْيَهَا لَا يَنَامُ / يَطْلَعُ مِنْ أَقْدَاحِهِ فَجَرَّةٌ / وَ اللَّيْلُ فِي جِيكُورٍ / تَهَمَّسُ فِيهِ النُّجُومُ ...» (همان: ۶۳۳-۶۳۴) «در شب‌های شهر مردمان به خواب نمی‌روند، و سپیده‌دم از جام‌های شراب طلوع می‌کند و شب در جیکور، ستارگان با هم زمزمه می‌کنند.»

۶- زبان سمبلیک دو شاعر

پیش از این ذکر شد که مقابله شاعر روستایی با شهر و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی حاکم بر آن در حقیقت انقلاب علیه دگرگونی ارزش‌ها و نفی اخلاق حاکم بوده است. با توجه به فضای بسته و خفقان‌آور حاکم بر جامعه‌ی ایران و عراق، بیان صریح و بی‌پرده آن، برای شاعر، غیرممکن است، بنابراین استفاده از سمبل و در لفافه سخن‌گفتن، بهترین راه برای بیان دردهای اجتماعی است که زاده‌ی خواسته‌های حاکمان دیکتاتور است. نیما شاعر سمبلیسم اجتماعی است و در بیان دردهای اجتماعی آمیخته با مسائل سیاسی به بیان سمبلیک متوسل می‌شود. (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۳۵) اشعار سمبلیک او که از بسامد بالایی برخوردار است «برگرفته از محیط زندگی او در یوش است و با دریا و کوه و جنگل ارتباط دارد.» (همان، ۲۴۰) شعرهای "آی آدم‌ها"، "مرغ آمین"، "غراب"، "مرغ مجسمه"، "پادشاه فتح"، "آقاتوکا" و ... از این گونه است: «چگونه دوستان من گریزان‌اند از من!» گفت توکا/ "شب تاریک را بار درون، وهم است یا رویای سنگینی است!" و با مردی درون پنجره بار دگر برداشت آوا/ "به چشمان اشک‌ریزانند طفلان... (نیما، ۱۳۷۰: ۴۳۹). در این ابیات «مرغ غم جلوه غم و اندوه شدید اوست. مرغ مجسمه تجسم انزوای توأم با بیداری و هوشیاری و در عین حال نزدیکی توأم با نگرانی او نسبت به سرنوشت و زندگی ماست. آقاتوکا مثل سرگردانی، درمندی، بی‌توقع سرودن و خواندن و قدرندیدن و خار یأس و بی‌اعتنایی و تحقیر را تحمل کردن است» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۲۶). و اینک مرغ آمین آواره و تنها: «مرغ آمین دردآلودی است کاواره بمانده/ رفته تا آن سوی این بیداد خانه/ بازگشته رغبتش دیگر ز رنجوری نه سوی آب و دانه/ نوبت روز گشایش را در پی چاره بمانده/ ... او نشان از روز بیدار ظفرمندی است» (همان: ۴۹۱ و ۴۹۲)

سیّاب نیز چون نیما، ناخرسند از اوضاع و احوال حاکم بر کشورش، درد وطن دارد و خود را موظف به بیان این درد و رنج می‌داند. «هر سخنی که سیّاب می‌گوید در خدمت جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. او در تمامی قضایا شرکت می‌کند و با تمام جرأت و جسارت در برابر ستم و

فساد، صدای خویش را بالا می‌برد» (حمود، ۱۹۹۶: ۲۵۰). "ادونیس" معتقد است که سیاب در قصایدی که ویژه‌ی شهر سروده است، ما را دعوت می‌کند که با او از ابعاد شهر رنج ببریم. بعد اجتماعی در قصیده "عرس فی القریه"، بعد زندگی بورژوازی در قصیده "أغنیة فی شهر آب" و بعد سیاسی - ملی آن در قصیده "رساله من مقبره" (ادونیس، ۱۹۷۲: ۲۱۵). سیاب در دوره فتودالیسم، تجربه سیاسی خود را در قالب توصیف شهر بغداد، به زبان سمبلیک بیان می‌کند و از دو اسطوره "یهودا" رمز سرکوب و ستم و "عشتار" رمز زندگی و سرسبزی کمک می‌گیرد، به گونه‌ای که یهودا آینده و کودکان را می‌کشد و عشتار به خاطر تشنگی و قحطی می‌میرد و شاعر بر غلبه عنصر مرگ و نیستی تأکید می‌ورزد: «أهذه مدینتی؟ جریحه القباب/ فیها یهودا أحمر الثیاب/ علی مهود إخوتی الصغار... وَ الثیوبِ/ تَأْکُلُ لِحُومَهُمْ وَ فی القری تموت/ عشتار عطشی لیس فی جبینها زهر» (السیاب، ۱۹۸۹: ۴۷۲ و ۴۷۳) «آیا این شهر من است؟ که ساختمان‌های بلند آن زخمی‌ست/ یهودا در آن لباس‌های سرخ بر تن دارد/ بر گهواره‌های برادران کوچکم... و بر خانه‌ها/ در حالی که گوشت آن‌ها را می‌خورد/ و عشتار تشنه در روستاها می‌میرد و در پیشانی‌اش گلی نیست». قصیده‌های "المسیح بعد الصلب"، "سفر ایوب"، "مدینه السندباد" و "أفباء جیکور" از جمله سروده‌های تمثیلی سیاب است (الضواوی، ۱۳۸۴: ۶۴). عمده تفاوت کاربرد سمبل در اشعار نیما و بدرشاگرد، به عناصری برمی‌گردد که این دو به عنوان سمبل در سروده‌های خود از آن بهره برده‌اند. سمبل‌های نیما همان‌طور که اشاره شد برگرفته از عناصر طبیعت زادگاهش و نیز مرغ‌های افسانه‌ای و واقعی‌ست و این پرندگان در شعرهای سمبلیک نیما بسیار به کار گرفته شده‌اند. سمبل‌های سیاب گرچه از زندگی روستایی او نشأت می‌گیرد، اما بیش‌تر از دل شخصیت‌ها و سرزمین‌های تاریخی، افسانه‌ای و مذهبی هم چون مسیح، یهودا، عشتار، شهر بابل، و... می‌آید. آنچه در این میان اهمیت دارد، مقصود این دو شاعر در بیان دردها و رنج‌ها و مشکلات نوع بشر در جهان معاصر با زبانی سمبولیک است.

۷- نتیجه

- با توجه به مطالب بیان شده، موارد زیر را می‌توان از نتایج این پژوهش دانست:
- ۱- شهر در شعر معاصر فارسی و عربی تنها مکان فیزیکی صرف را در دیدگاه شاعران متجلی نمی‌کند، بلکه، ابعاد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن مورد کنکاش و نقد قرار می‌گیرد.
 - ۲- عدم پذیرش اخلاقیات معاصر و تعارض با سیاست حاکم در نزد دو شاعر گاه با رجوع به رمانتیسم و طبیعت ساده روستایی، و زمانی با زبان رمز و به صورت سمبلیک بیان می‌گردد.

۳- پدیده شهر و شهرنشینی با پیشرفت دوران معاصر مرتبط است و پذیرفتن آن، نوعی پذیرفتن ارزش‌های حاکم بر زندگی امروزی است، و مبارزه این دو شاعر روستایی نیز با شهر، نتیجه عدم توان سازگاری آن دو با محیط جدید نیست، بلکه نشان از عدم سازگاری با اخلاق حاکم بر آن محیط دارد.

۴- دو شاعر مذکور در نتیجه عدم سازگاری با محیط واقعی شهر به دنبال جایگزینی خیالی هستند که با پناه جستن به شهرهای آرمانی که همان روستاهای محلّ زندگیشان است و یا بازگشت به دوران کودکی و طفولیت که در روستا سپری شده است، بدان می‌پردازند.

۵- زبان سمبلیک نیما بیشتر از محیط طبیعی و روستایی اطرافش وام‌گیری می‌کند، اما زبان سمبلیک بدر تمایل بیشتری به شخصیت‌های اسطوره‌ای و حوادث تاریخی دارد.

منابع

- ۱- آراین پور، یحیی، از نیما تا روزگار ما، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
- ۲- آل بویه لنگرودی، عبدالعلی، «از یوش تا جیکور»، بررسی دو شعر افسانه از نیما یوشیج و شعر فی السوق القدیم از بدر شاکر السیّاب» نشریه ادبیّات تطبیقی، سال اول، شماره ۲، صص ۱۶-۱، ۱۳۸۹.
- ۳- ابوغالی، مختار علی، المدینه فی الشعر العربی المعاصر. کویت، ۱۹۹۵.
- ۴- ادونیس، علی احمد سعید، زمن الشعر، بیروت: دار العوده، ۱۹۷۲.
- ۵- اکبری بیرق، حسن و سنایی، نرگس، بررسی تطبیقی شعر و اندیشه تی.اس.الیوت و احمد شاملو بر اساس مؤلفه‌های مدرنیته، فصل‌نامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دانشگاه تربیت مدرس، ش ۴، صص ۴۳-۶۶، ۱۳۹۱.
- ۶- بزرگ چمی، ویدا، «کلیات ادبیّات تطبیقی»، نامه انجمن. شماره ۳۰، تابستان، ۱۳۸۷.
- ۷- پورنامداریان، تقی، خانه‌ام ابری است (شعر نیما از سنت تا تجلّد)، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۱.
- ۸- ثروت، منصور، آشنایی با مکتب‌های ادبی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵.
- ۹- ثروتیان، بهروز، اندیشه و هنر در شعر نیما، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۵.
- ۱۰- جمال‌الدین، محمّد، ادبیّات تطبیقی - پژوهشی، تطبیقی در ادبیّات عربی و فارسی، ترجمه سعید حسام پور و حسین کیانی، شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۷۹.
- ۱۱- حقیقی، شاهرخ، گذار از مدرنیته، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۱.

- ۱۲- حمود، محمود، الحدائث فی الشعر العربی المعاصر بیانها و مظاهرها، بیروت: الشركه العالمیه للکتاب، ۱۹۹۶.
- ۱۳- حمیدیان، سعید، داستان دگردیسی یا روند دگرگونی‌های شعر نیما یوشیج، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۱.
- ۱۴- رجبی، فرهاد، «روی کردهای انسان به "شهر" در شعر معاصر فارسی و عربی»، ادب پژوهی، شماره ۱۵، بهار، صص ۸۲-۵۹، ۱۳۹۰.
- ۱۵- السیاب، بدرشاکر، دیوان، بیروت: دار العوده، ۱۹۸۹.
- ۱۶- سیدحسینی، رضا، مکتب‌های ادبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات نیل، ۱۳۴۷.
- ۱۷- سهیر، رابرت و لووی، میشل، رمانتیسیم و تفکر اجتماعی، ترجمه یوسف اباذری، ارغنون، شماره ۴، ۱۳۸۳.
- ۱۸- شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، شعر معاصر عرب، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۹.
- ۱۹- شمیسا، سیروس، راه نمای ادبیات معاصر، تهران: نشر میترا، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- ۲۰- الضاوی، احمدعرفات، کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۴.
- ۲۱- عقاق، قاده، دلالة المدینه فی الخطاب الشعری العربی المعاصر؛ دراسه فی إشکالیه اللقی الجمالی للمکان، دمشق: اتحاد الکتاب العرب، ۲۰۰۱.
- ۲۲- کوشش، رحیم، «ذهن و زبان نیما»، پژوهش‌نامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پنجم، صص ۱۱۹-۱۵۵، ۱۳۸۶.
- ۲۳- میمندی، وصال، «جیکور دم الحیاه فی عروق شعر السیاب»، مجله الجمعیه العلمیه الإیرانیه للغه العربیه و آدابها، شماره ۱۵ صص ۲۵-۴۷، ۱۳۸۹.
- ۲۴- یوشیج، نیما، مجموعه کامل اشعار، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۰.